

ویژگیهای ترجمه خوب

محمد قاضی

آنچه در زیر از نظر خوانندگان می‌گذرد، بخشی از گفتگویی است با محمد قاضی که از کتاب "درباره هنر و ادبیات، درباره ترجمه" به کوشش ناصر حریری، کتابسرای بابل، ۱۳۳۶ برگرفته شده است.

● به نظر شما ترجمه خوب باید دارای چه مشخصه‌هایی باشد؟

- به نظر من و بهتر بگویم به نظر همه اهل فن، ترجمه خوب و موفق آن ترجمه‌ای است که بتواند به این پرسشهای هفتگانه پاسخ مثبت بدهد:

۱- آیا مترجم مفهوم متن اصلی را رسانده است؟

پاسخ درست به این سؤال در درجه اول بستگی به این دارد که مترجم نه تنها به زبان خود از دید ادبی وارد باشد تا بتواند مفهومی را که از متن خارجی گرفته است به طرز درستی به زبان خود بیان کند بلکه باید چه با معلومات اکتسابی خویش و چه با کمک گرفتن از کتابهای لغت مفهوم درست متن را دریابد. من در مدتی که به خواهش بعضی از ناشران به ویراستاری قسمتهایی از ترجمه‌های مترجمان تازه کار پرداخته‌ام به نکته‌هایی برخورده‌ام که به خوبی نشان می‌داد مترجم به مفهوم متن اصلی دست نیافته است. درست است که واژه «گره ناد» در زبان فرانسه به معنی انار و «گره نادیه» به معنی درخت انار است ولی اولی به معنی نارنجک و دومی به معنی نارنجک انداز هم هست و مترجم جمله فرانسه حامل این دو واژه را چنین ترجمه کرده بود: «دو درخت انار در راه فرانسه خشک می‌شدند» و حال آنکه منظور نویسنده این بود: «دو نارنجک انداز به فرانسه برمی‌گشتند». اشتباه نارنجک انداز با درخت انار محملی داشت ولی نفهمیدم چرا فعل فرانسه به معنای «برگشتن» را مترجم به «خشک شدن» ترجمه کرده بود. لابد فکر کرده بود که درخت انار نمی‌تواند برگردد پس منظور از برگشت خشک شدن است. دیگر فکر نکرده بود که آخر در راه فرانسه درخت انار وجود ندارد. و از این برخوردهای مضحک، که معلوم بود مترجم متن اصلی را نفهمیده و لذا نتوانسته است آن را به درستی برساند. از این نکات زیاد داشته‌ام و در اینجا مجال نقل همه آنها نیست.

۲- آیا در ترجمه لحن نویسنده حفظ شده است؟

این هم مورد بسیار مهمی است که مترجم حتماً باید به آن توجه کند. نویسندگان همه مثل هم نیستند و سبک نگارش و زبان ایشان به تناسب خصوصیات روحی و فکری و اخلاقیشان با هم فرق می‌کند. من چون بیشتر با نویسندگان ترجمه‌های خودم آشنا شده‌ام به ناچار از ایشان مثال می‌زنم: نیکوس کازانتزاکیس نویسنده یونانی آدمی بوده است شوخ و بذله‌گو و خوش طبع و خوش بیان. رومن رولان نویسنده فرانسوی آدمی بوده است خشک و جدی. آنتال فرانس معروف مردی بوده است شیرین زبان ولی هیچگاه در گفته‌هایش از نیش زدن و طنز و تمسخر دریغ نمی‌کرده است. نویسنده‌ای مانند سنت اگزوپری طبعی حساس و شاعرانه دارد و دیگری از چنین خصیصه‌ای عاری است. این ویژگیهای روحی و فکری و ذوقی نویسندگان بی‌شک در نوشته‌هایشان منعکس است؛ به همین

جهت اگر شما به آثار نیکوس کازانتزاکیس مانند آزادی یا مرگ یا مسیح باز مصلوب یا زوربای یونانی مراجعه کنید و آنها را بخوانید پی می‌برید که شوخ طبعی و لوندی از سر تا پای کلماتش می‌ریزد. برعکس اگر کتاب مهاتما گاندی رومن رولان یا یکی دیگر از کارهای او را بخوانید می‌بینید که آن بزرگوار اندک لحن شوخی و مسخرگی یا شیرین‌زبانی و طنزگویی در گفتار و در قلمش نیست و عین مطلب مورد نظرش را خشک و بی‌پیرایه به روی کاغذ آورده است. یا اگر جزیره پنگوئن‌های آناتول فرانس را بخوانید می‌بینید که آن مرد چقدر طنز و تمسخر در گفتار و در نوشته‌هایش بکار برده است. مترجم موفق آن است که در ترجمه‌اش بتواند لحن نویسنده را حفظ کند، و لحن ترجمه‌اش در ترجمه اثری از مثلاً آناتول فرانس با مارسل پروست فرق داشته باشد. در این مورد اضافه می‌کنم که مترجم ممکن است مفهوم متن را فهمیده باشد ولی لحن کلام را دریافته باشد. ما در فارسی مثلی داریم که می‌گوییم بین بفرما و بنشین و بتمرگ زمین تا آسمان فرق است. حال اگر مترجم بفرما را به بنشین یا به بتمرگ یا بالعکس ترجمه کند مفهوم متن را رسانده ولی لحن متن اصلی را مراعات نکرده است.

۳- آیا مترجم زبان خاص و متناسب با متن را دریافته است؟

این هم نکته دقیقی است که نمی‌توان از آن سرسری گذشت. باز ناچارم از کارهای خودم مثالی بزنم. نویسنده‌ای همچون سروانتس که چهارصد سال پیش می‌زیسته یا بوکاچیو که معاصر با عبید ما بوده است، یا رابله فرانسوی یا شکسپیر انگلیسی در دورانهایی می‌زیسته‌اند که نثر زمانشان با نثر زمان فعلی فرق داشته است. همچنانکه نثر مرزبان‌نامه یا کلیله و دمنه یا گلستان سعدی با نثر معاصر مثلاً با نوشته‌های محمد حجازی یا بزرگ علوی یا جمال‌زاده فرق دارد. حال اگر بنده دن‌کیشوت سروانتس مربوط به چهارصد سال پیش یا دکامرون بوکاچیو مربوط به ششصد سال پیش را با همان نثر و زبانی ترجمه کرده بودم که مثلاً شازده کوچولوی سنت اگروپری یا نان و شراب اینیاتسیوسیلونه را ترجمه کرده‌ام بدون شک ترجمه موفق نمی‌شد. اینجا است که مترجم توانا آقای نجف دریابندری در یکی از نوشته‌هایشان به این نکته اشاره فرموده و گفته بودند که: «محمد قاضی در ترجمه دن‌کیشوت زبان خاص متناسب با متن را یافته است». حتی در میان آثار نویسندگان معاصر نیز اختلاف زبان وجود دارد: یکی هست که ادبی و کتابی می‌نویسد و دیگری به زبان عامیانه یا به اصطلاح «آرگو» می‌نویسد. یکی نثرش زیبا و شاعرانه است و دیگری خشک و روزنامه‌ای است. اینجا است که مترجم باید حواسش را جمع کند و زبان متناسب با نوشته متن اصلی را بیابد. همین چیزها است که ترجمه را از حالت فن و حرفه صرف بودن در می‌آورد و به آن جنبه هنری می‌دهد. من بی‌آنکه اندک شائبه خودستایی در گفتم باشم و بی‌آنکه اغراق بگویم تنها از قول خوانندگان ترجمه‌هایم عرض می‌کنم که زبان ترجمه‌ام در شازده کوچولو با نثر و زبان نان و شراب و نثر دن‌کیشوت با نثر کلیم سامگین یا زوربا فرق کلی دارد و هر خواننده‌ای از خواندن این ترجمه‌ها پی می‌برد که زبان آن نویسندگان با هم فرق داشته است.

۴- آیا مترجم واژه‌های درست و دقیق و خوش آهنگی بجای واژه‌های متن اصلی انتخاب کرده است؟

این هم به ذوق و سلیقه و یا به ویژگیهای هنری مربوط می‌شود. خود من در ترجمه‌هایم با موارد زیادی از این گونه انتخابها سروکار پیدا کرده‌ام. می‌دانیم که واژه‌ها در زبان خارجی همچون در زبان فارسی معانی متعدد دارند و نیز برای یک معنی گاه واژه‌های متفاوت هست. در دن‌کیشوت سروانتس به لحن خاص خود آن پهلوان پنبه را به صورت کسی توصیف کرده است که همیشه قیافه غمزده و محزونی دارد و من آن را به صورت «پهلوان افسرده

سیمما» آوردم که بگمانم از «پهلوان غمگین چهره» یا «محزون قیافه» خوش آهنگ تر است. خلاصه، انتخاب واژه‌های خوش آهنگ و درست و دقیق یکی از جنبه‌های هنری ترجمه است که برارج و قدر آن به میزان زیادی می‌افزاید.

۵- آیا مترجم دستور زبان را رعایت کرده است؟

می‌دانیم که درست بودن هر نوشته‌ای منوط به این است که در آن اصول و قواعد دستور زبان رعایت شده باشد وگرنه آن نوشته غلط و از دید ادبی فاقد ارزش خواهد بود. به نظر من بکار بردن واژه‌هایی که از نظر دستوری غلط هستند نیز مشمول این شرط می‌شود. در ترجمه‌ای به واژه «گزارشات» برخوردم که دلم بهم خورد: گزارش که یک واژه زیبای فارسی است جمع بستش با الف و ت عربی از آن کج سلیقگی‌های زنده است. و نیز اغلب، برخورده‌ام به اینکه در ترجمه رعایت فعلها به مقتضای زمان نشده است، یا اینکه ضمیر «آنها» که خاص اشیاء است برای اشخاص بکار رفته است و مترجم بجای اینکه بنویسد «ایشان» یا آنان رفتند، نوشته است: آنها رفتند. این عدم مراعات هم که به درست‌نویسی مربوط می‌شود در بالا بردن ارزش نوشته بسیار موثر خواهد بود.

۶- آیا در ترجمه طول کلام یا برعکس ایجاز نویسنده اصلی رعایت شده است؟

این دیگر مسئله‌ای است که به امانت در ترجمه مربوط می‌شود. یک وقت نویسنده اصل مطلبی را در یک کلمه یا در یک جمله کوتاه بیان کرده است و مترجم عین آن را وافی به ادای مقصود نمی‌داند، در نتیجه به شرح و بسط آن می‌پردازد و بجای آن واژه یا آن جمله شرح کشفی می‌آورد که معلوم است به خود نویسنده ربطی ندارد و مترجم از خودش آورده است. پیدا است که چنین کاری از رعایت امانت به دور است و به نظر من اگر برآستی هم آن واژه یا آن جمله نیاز به شرح و بسط بیشتری داشته باشد مترجم خوب است در پاورقی به شرح و تفسیر آن بپردازد و بنویسد که مثلاً در اینجا منظور نویسنده چنین و چنان است. مترجم معروف شادروان... که نیازی به ذکر اسمش نیست گاه بوده که یک کتاب ششصد صفحه‌ای را در یکصد و یا یکصد و بیست صفحه آورده، و گاه برعکس، از یک اثر صد صفحه‌ای کتابی چهارصد صفحه‌ای ساخته است. پیدا است که در هر دو مورد ترجمه وفادار نیست و ربطی به متن اصلی ندارد، و لذا نمی‌توان ارزشی برای آن قایل شد. در ادبیات خودمان نیز می‌بینیم که مثلاً خیام یا سعدی یا حافظ یک دنیا مطلب را در یک بیت یا رباعی یا یک قطعه گنجانده‌اند. حال اگر مترجم فرانسوی یا انگلیسی یا هر زبان دیگری از آن بیت یا رباعی یا قطعه کتابی بسازد این دیگر ترجمه نیست. تفسیر است، و نمی‌توان نام ترجمه بر آن نهاد.

۷- به نقطه گذاری اهمیت لازم داده شده است؟

در زبان فارسی کلاسیک نقطه گذاری مرسوم در نوشته‌های خارجی وجود نداشت و به همین جهت اغلب یک جمله استفهامی را به لحن عادی می‌خواندند و یا معلوم نمی‌شد که جمله در کجا تمام شده یا نشده است، و این خود مشکلاتی در کار قرائت پیش می‌آورد. اصول نقطه گذاری از زمان آشنایی با ادبیات خارجی در نوشته‌های فارسی هم وارد شده و چه خوب است که مترجم هم در ترجمه خود رعایت کند تا انواع جمله‌ها از یکدیگر تمیز داده شود، و معلوم شود که جمله یا نقل قول در کجا تمام می‌شود.